

آرامش جان

خانم زینب مختار آبادی متولد سال ۱۳۶۲ است. در کرمان به دنیا آمده‌است و در کرمان هم زندگی می‌کند. ایشان از کودکی به نقاشی علاقه داشته و فنی نقاشی می‌کرده‌است، اما حالا یک سال است که به صورت حرفه‌ای روی پرتره شهدا تمرکز شده‌است.
در آستانه ۳۱ دی، سالگرد شهادت سردار سلیمانی، گفتگوی کوتاه و مصمیمانه با ایشان داشته‌ایم؛ از اینکه چرا نقاشی از چهره شهدا را انتخاب کرده‌اند تا خاطره‌های جالب و بامزه از کار در این زمینه.

گفت‌وگو با خانم زینب مختار آبادی، نقاش چهره شهدا

◆ چه شد که تصمیم گرفتید روی نقاشی از چهره شهدا تمرکز کنید؟

◆ خودم از خانواده شهدا هستم و الحمدلله از بچگی ارادت خاصی به شهدا داشتم. به خاطر بزرگ شدن در چنین فضایی، بارها و بارها تأثیرات توسل به شهدا را از نزدیک دیدم. از طرف دیگر، دینی را که به این قهرمانان واقعی داریم همیشه روی دوشم حس می‌کردم. همه این‌ها باعث شد که تصمیم بگیرم برای شهدا، به طور ویژه، کار کنم. البته ادعایی ندارم و هنوز خیلی راه مانده تا بتوانم به جایگاهی در این زمینه برسیم، اما در حد توانم سعی می‌کنم از همه مهارت‌م استفاده کنم.

◆ نقاشی‌هایتان ویژگی خاصی دارند؟

◆ بله، اول اینکه سعی می‌کنم نگاه شهدا را، تا جای ممکن، به سمت مخاطب به تصویر بکشم تا تأثیرگذاری بیشتر و بهتری داشته باشد. دیگر اینکه به کارهای تلفیقی علاقه دارم؛ یعنی دوست دارم از چند چهره با لباس‌های متفاوت، یک چهره تقریباً خاص و جدید طراحی کنم. خدا را شکر تا به اینجا هم باز خوردهای خیلی خوبی داشته‌ام و این‌طور نبوده که مثلاً کسی بگوید غیرطبیعی شده‌است.

◆ از نظر خودتان فعالیت در این زمینه چه دستاورد معنوی برای شما داشته است؟

◆ کار برای شهدا در هر زمینه‌ای که باشد قطعاً دستاورد معنوی خودش را دارد. چون شهدا زنده‌اند؛ خیلی زنده‌تر از مایی که به شکل جسمی و مادی روی زمین زندگی می‌کنیم. در واقع، آن‌ها فراتر از زمان و مکان حضور دارند و شاهد اعمال ما هستند و این را من بارها در حین کار حس کردم. همین حس به من آرامش روحی خاص می‌دهد که آن را با هیچ حسی عوض نمی‌کنم.

◆ واکنش دیگران نسبت به کار شما چیست؟ متفاوت‌ترین واکنشی که گرفته‌اید چه بوده است؟

◆ دیگران همیشه لطف داشته‌اند و دارند. من تا به حال حتی یک واکنش منفی هم از کسی نگرفته‌ام. اما متفاوت‌ترین واکنش را مادر یکی از شهدای جوان مدافع حرم داشتند.

وقتی من نقاشی چهره آن شهید را برای مادرش فرستادم، ایشان نقاشی را دید و گفت موهایش آن قدر طبیعی شده است که دلم می‌خواهد همین حالا دست بیندازم میان موهایش و سرش را نوازش کنم! آن لحظه دلم خیلی لرزید.

◆ چه چیزی در این کار است که باعث می‌شود همچنان به آن ادامه بدهید؟

◆ همین حس آرامشی که از آن می‌گیرم فکر می‌کنم برایم کافی باشد. هرچند، شهدا به موقع‌اش هوایمان را هم دارند.

◆ آیا کارهایتان را به مسابقه‌ها و جشنواره‌ها هم ارائه داده‌اید؟

◆ خیلی دوست دارم چنین تجربه‌ای کسب کنم، اما هنوز فرصتی پیش نیامده است.

◆ هدف یا رویایتان در این مسیر چیست؟

◆ پیشرفت روزافزون و انجام کارهای بزرگ‌تر و جدیدتر. دوست دارم همین مسیر را ادامه بدهم و کارهای خاص‌تری برای شهدا انجام بدهم.

◆ از بهترین خاطره‌ای که در این کار برایتان رقم خورد بگویید.

◆ بهترین خاطره‌ام مربوط می‌شود به اولین تابلویی که حرفه‌ای و «هایپررئال» کار کردم. دوست داشتم برای اولین تابلو سراغ سوژه‌ای بروم که اگر نتیجه‌اش موفقیت‌آمیز می‌شد، اعتماد به‌نفسم چند برابر شود! به همین دلیل حقیقتاً جسارت به خرج دادم و یک اندازه بزرگ با سوژه‌ای بسیار پرکار را انتخاب کردم. آن هم از چهره شخصی که هم بسیار مشهور و هم بسیار محبوب است. این یعنی کافی بود که نقاشی حتی به اندازه ذره‌ای شبیه نشود تا کل زحمت‌هایم به باد برود! من پرتره سردار سلیمانی را انتخاب کرده بودم.

ایام اولین سالگرد ایشان با ایام فاطمیه (س) هم‌زمان شده بود. هر سال در این ایام در بیت‌الزهرای شهید، در کرمان، مراسم روضه برگزار می‌شود. من چهره ایشان را به قصد ارادت انتخاب کردم و کشیدم و برنامه خاصی برای آن نداشتم. اما به توصیه یکی از دوستانم، که خادم بیت‌الزهرایم هستند، تصمیم گرفتم نقاشی را به بیت‌الزهرایم اهدا کنم.

از بخت من، اهدای تابلو درست با شب شهادت حضرت زهرا (س) مصادف شد که خانواده شهید هم آنجا حضور داشتند. آن شب وقتی با تابلو وارد بیت شدم، همسر مکرّمه سردار به استقبال آمدند. کلی تشکر کردند و من از لطفشان شرمند شدم. بعد هم نقاشی را با خودشان بردند! نمی‌دانم به کجا (می‌خندد)، اما شیرینی دیدار آن شب برای همیشه با من ماند.

